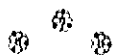


نماز آرد جهان بر خاک زردشت
 کند آتش بگیتی سختی آسان
 بدست آتش آهن موم گردد
 بسوزد هر که بر آتش کند پست
 بدست قدرت آتش شناسان
 ز آهن دل تهی این بوم گردد



از این گفتار شد دلها هراسان
 غم و شادی بیکجا هم نشین شد
 شد از گفتار خود گوینده خاموش
 غمین از سختی و خوشنود از آسان
 بخنده گریه انده قرین شد
 تو گفستی کرد گفتن را فراموش

(گفتار فرشاد حکیم)

زجا برخاست فرشاد خردمند
 درود آورد اول بر خداوند

بقیه در شماره بعد

* (تصحیح) *

در تصحیح حواشی لباب الالباب و کلمه ابخاز

محمد عوفی در تذکره لباب الالباب در ضمن احوال شهید حسن علی الباخزری
 [۱] مینویسد : « چون ابصر ثاقب و بصیرت ناقد بدید که همه سعادتها در عزلتست
 که تمامت عز و تکریم دولتست انزوا اختیار کرد و عزلت گزید و دست از کار
 بکشید و روز و شب با حریفان اهل و ظریفان با فضل بمعاقرت عقار و معاشقت
 دلدار مشغول شد و میان او با پیوند والی ابخاز که نام آن ماه بود بدو پیوندی
 افتاد

بیتها

عشق آمد و کرد خانه خالی بر داشته تیغ لا اِبالی
و آن پیوند بند راه عافیت او شد و عاقبت سردر کار دل کرد و تیغ آن ظالم
بخون اورنگین شد و چنان هنرمند نیک سخن را چشم بد دریافت و ماه آسمان هنر
او بخسوف مبتلا شد و حدوث این حادثه در تاریخ سنه ثمان و ستین و اربعمائه بود»
آقای میرزا محمد خان قزوینی که متصدی تصحیح و چاپ تذکره مزبور
بوده اند در حاشیه ای که برای مزید استفاده خوانندگان در آخر هر جلد اضافه
فرموده چنین مینویسند «ص ۶۹ س ۱ ابخاز، صحیح «الجان» است مقصود
از والی الجان خواننده و مغنی است هف (۲) از این عبارت چنین فهمیده است
که نام معشوق او ماه بوده و الجان را ابخاز خوانده و ما نیز بمتابعت او بفلط تصحیح
کردیم ولی بلا شك ابخاز غلط است اولاً بجهت این که هر دو نسخه اصل و بآ
متفقاً «الجان» دارند دیگر آنکه خل (۳) میگوید که باخرزی به نیشابور در
مجلس انس کشته شد و بسیار بعید است که والی ابخاز [یعنی گرجستان که همه نصاری
اند] با بعد مسافت و مخالفت مذهب و نژاد با باخرزی طریق منادمت پیش گیرد
و همیشه باهر در نیشابور در مجالس انس حاضر شوند این بسیار مضحک است
و انگهی نام «پیوند» خود شاهدهی است بر آنکه نمیتواند مراد والی ابخاز باشد»
معلوم است این تفسیر و تاویل بی مناسبت عجیب باعث جلب توجه مدیر
محترم مجله ارمغان گردیده و در شماره ۶-۵ و سال هشتم متعرض این اشتباه
شده اند.

اشتباه مربوط از این حادث شده که روابط گذشته مملکت ابخاز را بالبران

(۱) جلد اول چاپ لیدن صفحه ۳۰۷ (۲) یعنی صاحب تذکره هفت اقلیم

(۳) خل یعنی ابن خلکان

خصوصاً در ایام سلجوقیان از تحت مطالعه نگذر نیده به کتب متقدمین ایران و تواریخ گرجستان مراجعه فرموده اند و گرنه در اغلت کتب متقدمین اسم ابخاز و ذکر وقایع انجا مندرج است .

ابن خردادبه در کتاب مسالك الممالك - یاقوت حموی در معجم البلدان - حمدالله مستوفی در نزهت القلوب در ذکر بلاد ابخاز و گرجستان شرحی نوشته اند عمادالدین کاتب اصفهانی در تاریخ سلجوقیان عراق (۱) مینویسد :

«قال و اوغل السلطان (۲) فی بلاد الخز من طریق نخجوان و اکثر لاعانه الایمان و نصره الا نصار و الاعوان و الحاء ملک الابخاز بقراط بن کیورکی الی طالب هدنته و عرض ابنته فتزوج بها و اها دنه و قبل بذله و امنه ثم طلق الملكة الکرجیه و زوجها لنظام الملك وزیره و سار و فتح بلدانی و عنت له البلاد و اذاعت العاد و سری البأس و سر الناس.»

و نیز مؤلف مزبور در ضمن وقایع سنه ۵۳۳ هجری از آمدن ابخازیان به اران ازربایجان و انهدام شهر گنجه شرح مفصلی نوشته .

خاقانی شیروانی در قصیده شکوائیه ای که مطلعش اینست : فلک کجج روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب اسا همی گوید :

در ابخازیان اینک کشاده حریم رومیان اینک مهیا
 من ناچر مکین و دیر مخران در بقراتیانم جاوملجا

(۱) چاپ لیدن صفحه ۳۱

(۲) مقصور الب ارسلان است

وگر حرمت ندارندم به ابخاز کمر زانجا براه روم مبدا

در روضه چهارم از روضات هشت گانه خلد برین در ضمن سلطنت
ارسلان شاه بن طغرل بن ملک شاه مینویسد « در سنه سبع و خمسین و خمسمانه چون
مسموع سلطان شده بود که ملک ابخاز دیگر باره قصد دیار اسلام دارد و اتابک
ایلدگز و امرا در نخجوان بقصد توجه بجانب ابخاز جمعیت روی نموده بود مزاج
سلطان از جاده اعتدال منحرف گردید و اتابک ایلدگز و امرا بمقصد شتافته ملک
ابخاز چون یارای اقامت و طاقت مقاومت نداشت پناه بکوه برد و لشکریان اتش دران
حصار زده بممسکه ظفر نشان باز گشتند »

جنک جلال الدین خوارزمشاه را با ابخازیان - فرار ملکه ابخاز و تصرف

تقلیس در سال ۶۲۱ هجری همه متعرض شده اند

نویسندگان ارو پائی هر که راجع بابخاز نوشته اند بسیارند از ان جمله

بروسه Brosset در تاریخ گرجستان و استاد معظم بارتلا در فرهنگ اسلامی مفصل
و مشروح نوشته اند

خلاصه پس از مراجعه به کتب فوق الذکر : دیگر تواریخ گرجستان
و وقایع دوره سلطنت سلجوقیان م بینم که اولاً مابین ایران و ابخاز در قرون
سالفه روابط بسیار نزدیک موجود بوده ثانیاً شرحی را که محمد عوفی در
ضمن احوال شهید حسن علی ابن خرزی نوشته کاملاً صحیح و روشن وبدون
هیچگونه تحریف و غلطی بدست ما رسیده و شرح ان واقعه چنین است :

در سنه ۴۴۰ هجری طغرل بیک سلجوقی که ابخاز را فتح نمود لی باریت

Liparites شاهزاده ابخاز را دستگیر کرده باعموم نزدیکانش به نیشابور آورده
و درانجا حبس نظر کرد قریب سی سال شاهزاده مزبور را که والی ابخاز میگفتند

در نیشابور توقیف بود در اینمدت بقراط چهارم پسر کور کین اول که از شاهزادگان گرجستان بود برای جاب الطاف ملوکانه دختر خود را به الب ارسلان داد و والی ابخاز شد الب ارسلان هم پس از سیراب شدن آن سرچشمه نوشرا بخواجه نظام الماک باز گذاشت و سالیان دراز شاهزاده خانم ابخازی با خواجه بود و پدر را در ولایت ابخاز نگاه میداشت اما لی پاریت والی سابق ابخاز که مجبور به توقف نیشابور بود با سیمرتان گرجی که همراهش آمده بودند بهش وعشرت مشغول و حسن علی البخرزی هم که بنابه گفتار عوفی روز و شب با حریفان اهل و ظریفان با نضل بمعاقرت عقار و معاشقت دلدار مشغول بود در جرگه معاشران شاهزاده ابخازی در آمده و با دختران گرجی که بی حجاب در مجلس شراب حاضر می شده اند سرگرم بوده اتفاقاً بایوند شاهزاده (بدو پیوندی) حاصل کرده و در مجلس مستی و انس آتش حسادت لی پاریت خرمن عمر ادیب فاضل را سوزا نیده است و این واقعه در سال ۶۸ هجری اتفاق افتاده

خوش بختانه آقای میرزا محمد خان قزوینی با وجود اینکه کلمه ابخاز در این واقعه بنظرشان (بسیار مضحک) آمده و آنرا (بلاشک) غلط دانسته اند بفرموده خودشان برای متابعت دیگران متن کتاب را به غلط تصحیح کرده اند و گرنه اگر کلمه ابخاز را در متن کتاب هم نظر با احساسات و اطلاعات خودشان الحان میکردند و معنی آنرا خواننده و معنی قرار میدادند یک چنین واقعه تاریخی مجهول و لاینحل و عبارت عوفی بکلی غیر مفهوم می ماند

طهران ۲۲ ابان ۱۳۰۸

خان مات

